

جریان روشنفکری و تقابل آن با تمدن‌سازی غدیر و کربلا

نقدی بر مقاله‌ی علی‌اصغر غروی در روزنامه‌ی بهار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»

1- امویان و فرهنگ ابوسفیانی ملتی را که با روی آوردن به اسلام می‌توانست در ذیل اسلام از فرهنگ جاهلی خارج شود و در این راستا به نور اتحادی مقدس دست یابد، آن ملت را از عبور از فرهنگ جاهلی -که کار اصلی اسلام بود- غافل کردند و مسلمانان عملاً تحت تأثیر فرهنگ ابوسفیانی به ملتی تبدیل شدند که از جهت فردی مسلمان بودند ولی در سبک زندگی در بستر تمدن جاهلی ابوسفیانی زندگی می‌کردند و این فاجعه روز به روز عمیق‌تر می‌شد و در دوران بیست‌ساله معاویه این فاجعه به اوج خود رسید و خود را نمایاند. حال این حسین ♦ است که به عنوان نقطه عطف عبور از تمدن اموی، راه عبور از هر تمدن جاهلی را در تاریخ می‌گشاید و شیفته‌گان و عزاداران حسین ♦ امروز در هر هیئت و دسته‌ای، باید پیش‌تاز عبور از تمدن جاهلی امروز باشند و به سبکی از زندگی فکر کنند که اهل البیت علیهم‌السلام مد نظر ما قرار داده‌اند.

2- این که حبیب بن مظاهر بسیار تلاش می‌کند تا امام ♦ زنده بماند به جهت تربیت خاص قلبی اوست، او قلب خود را طوری تربیت کرده تا همواره انسان کامل زمان خود را در منظرش داشته باشد و هرگز نمی‌خواهد امام زمان خود

را فراموش کند زیرا می‌داند پشت‌کردن به امام زمان در هر شهر و کشوری موجب ویرانی است، و حبیب نگران است با شهادت امام حسین ♦ شیرازه‌ی اسلام از هم بپاشد.

آری هر شهری پر است از انبوه خلاق ولی خداوند در پیکر بزرگ شهر، عقلی گذارده تا مردم به کمک آن عقل در آرایش جمال معنوی آن شهر بکوشند، همان‌طور که همواره تن را آرایش می‌دهد. در شهری که عقل و نور انسان کامل حضور دارد عشق‌های حیوانی جای خود را به عشق‌های آسمانی می‌دهند و مردم گرفتار غرایز شهوانی افراطی نخواهند بود. زیرا زیبایی‌های آن شهر ریشه در ملکوت دارد. این آن تمدنی است که در آینده باید با زندگی در کنار فرهنگ کربلا شروع کرد.

3- درست است که آرمان‌شهر اسلامی که در آن معنویت و عدالت از یک طرف جمع است و از طرف دیگر جمع بین ظاهر و باطن خواهد بود، با عدم تحقق فرهنگ غدیر این جامعیت محقق نشد، هرچند همواره مدّ نظر جامعه‌ی اسلامی بود ولی با بیست سال حکومت اموی معاویه به‌کلی فراموش و دست‌نایافتنی می‌شد تا آن که کربلا دوباره جهان اسلام را از لایه‌ی غلیظ جاهلیت معاویه عبور داد و افقی را گشود که انقلاب اسلامی با نظر به آن افق ظهور کرد و بیداری اسلامی نیز با نظر به آن افق به میدان آمد و دیگر کسی نمی‌گوید جمع بین معنویت و عدالت از یک طرف و جمع بین ظاهر و باطن از طرف دیگر دست‌نایافتنی است و از رویکرد تمدنی اسلام مأیوس شود.

4- غفلت از تمدن‌سازی غدیر و کربلا و تنها به جنبه‌ی معنوی امام علی ♦ و امام حسین ♦ نظر انداختن، موجب می‌شود تا همان‌طور که دیروز بستر ادامه‌ی تمدن جاهلیت اموی فراهم شد، امروز جاده صافکن تمدن ظلمانی غرب باشیم و

در این راستا روشنفکری مثل آقای علی اصغر غروی فرزند آن روحانی معلوم الحال یعنی سید جواد موسوی غروی است که این کار را به عهده گرفته، فرزند آن کسی که امام خمینی<sup>رضوان الله تعالی علیه</sup> در مورد او فتوا دادند: «چنین شخصی منحرف از مذهب اهل البیت است و لازم است مؤمنین از او احتراز کنند و حضور در جماعت و منبر این شخص حرام و در معرض گمراهی است» (سایت رجانیوز 13 آبان سال 1392) و یا آیت الله خویی<sup>رحمة الله علیه</sup> فرمودند: «بر مؤمنین لازم است که از ترویج عقاید فاسده او جلوگیری کنند» (همان) حال فرزند ایشان یعنی آقای علی اصغر غروی که عضو شورای مرکزی نهضت آزادی و مسئول شاخه‌ی نهضت آزادی اصفهان است، آن نهضت آزادی که تمام قد برای حفظ تمدن غربی مقابل ولایت فقیه نظام‌ساز ایستاد. او در مقاله‌ی خود که در روزنامه‌ی بهار در تاریخ اول آبان سال 1392 تحت عنوان «امام، پیشوای سیاسی یا الگوی ایمانی» چاپ کرد، می‌گوید:

«نه امامت حضرت ابراهیم ♦ به معنای پیشوای سیاسی جامعه بود و نه آیه‌ی 3 سوره‌ی مائده<sup>1</sup> مربوط به خلافت حضرت علی ♦ است بلکه ابراهیم ♦ به عنوان امام و علی ♦ اُسوه‌ی امت‌اند و شیعیان، بنده‌ی جهالت خود شده‌اند که مدام بر حق ضایع شده‌ی علی ♦ در حکومت چند روزه‌ی دنیوی می‌گیرند، حکومتی که طبق فرموده‌ی مولی، ارزش آن از عطسه‌ی بُز نزد وی کم‌تر بود.»  
آیا این آقا با این حرف‌ها نمی‌خواهد بگوید نظام سیاسی و حکومتی را بدهید به نظام غربی و از دین فقط در امور شخصی استفاده کنید؟

<sup>1</sup> - خداوند در سوره‌ی مائده، آیه‌ی 3 که می‌فرماید: «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

آیا علی ♦ فرمود ارزش حکومت به اندازه‌ی عطسه‌ی بُز است و آن را رها کرد تا در دست مستکبران بیفتد و آن‌ها بر مردم ظلم کنند و یا فرمود: «أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَي كِطَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَز» سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه‌ی اوّل آن سیراب می‌کردم، در آن صورت ملاحظه خواهید کرد که دنیای شما نزد من از عطسه‌ی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است» می‌بینید که آن حضرت حاکمیت را برای اقامه‌ی عدل و دفاع از حق مظلوم می‌خواهد. ولی این شیفتگان تمدن غربی می‌خواهند حاکمیت در دست انسان‌های معنوی نباشد تا تمدن غربی و مناسبات جهان غرب بر آن حکومت کند.

می‌گوید:

در باور چه کسی می‌گنجد که شیعیان علی ♦ قرآن را کنار نهاده و به جای تفقه در قرآن اسم حضرت علی ♦ را با فهم ناقص خود از آیات کتاب و روایات مجعوله در هم می‌آمیزند و در قالب حب و ولایت امیرالمؤمنین ♦ بزرگترین مظالم را در حق اهداف عالی‌ه‌ی الهی و انسانی مرتکب می‌شوند. چگونه می‌توان تصور کرد اندیشه‌ی علی ♦ معطوف به کسب و حفظ قدرت بوده

است. علی بیش از آن که حاکم مسلمین باشد امام و الگوی بشریت است و امر خلافت در برابر نقش یگانه امامت آن قدر ناچیز است که علی آن را به سادگی فرو می‌نهد و هرگز ذهن‌اش مشغول خلافت و حکومت دنیایی نیست. حکومتی که تأکید فرموده است «زمانی شترش را برگردنش می‌افکند و رهایش می‌سازد».

آقای غروی نتیجه می‌گیرد: تعیین جانشین یا خلیفه، جزء وظایف رسولان الهی از جمله پیامبر اسلام نیست پس پیام غدیر از سوی رسول آزادی و رهایی و عدل، معرفی ولی و امام مردم است نه تعیین و نصب حاکم سیاسی.

وقتی این حرف‌ها را جریانی می‌زند که تماماً شیفته‌ی نظام غربی است ما چه نتیجه‌ای باید بگیریم. آیا نباید متوجه شویم غدیر و امامت در حقیقت خود عامل پدیدآوردن تمدنی هستند که مقابل تمدن کفر و استکبار است. آیا نباید متوجه روح تمدن‌سازی غدیر و کربلا بود؟

5- بیش از آن که به ضعف‌های این سخنان پردازید به انگیزه گویندگان آن توجه کنید که از چه اردوگاهی مأموریت دارند تا این سخنان را بگویند و این است آن بصیرت تاریخی که باید عزیزان مد نظر داشته باشند. امام حسین ♦ نشان دادند اگر ولایت و حاکمیت جامعه بعد از رسول الله ﷺ با فرهنگ امامت ادامه پیدا نکند، نتیجه‌ی آن جدائی حاکمیت از معنویت، حاکمیت یزید می‌شود. اگر شیعیان در خطا هستند و مسیری که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ پیش آمد همان بود که باید پیش می‌آمد پس چرا ادامه‌ی آن اسلام، حاکمیت یزید و عبدالملک مروان و متوکل عباسی و رضاخان شد؟

6- عموماً حرف‌هایی را از دشمنان می‌شنوید که به ظاهر خوب جلوه می‌کند ولی نتیجه‌ی آن حرف‌ها،

فکر و عمل نهضت آزادی است که امام «رضوان الله تعالی علیه» در مورد آن فرمودند: از منافقین خطرناکترند. و امروز جریان اصلاح طلب گرفتار آن شده. بیش از آن که به حرفهای جریانها نظر کنید به جایگاه آنها و جایگاه سخنان آنان نظر بیندازید. باید جایگاه علی محمد باب را در تاریخ شناخت که چگونه دشمنان اسلام تلاش دارند با طرح او، جایگاه مرجعیت شیعه را تضعیف کنند، اشکال بر روی سخنان علی محمد باب حرف دیگری است. باید جایگاه رضاخان را در تاریخی که او به صحنه آورده شده ملاحظه کرد که چگونه سعی دارند با طرح کردن او روحانیت را که سنگر مقاومت در مقابل فرهنگ غرب است، از صحنه تاریخ ایران بیرون کنند. همان طور که رضاخان مأمور است عزاداری برای ابا عبدالله  $\blacklozenge$  را حذف کند چون غربیها خودشان گفته بودند باید عزاداری برای حسین حذف شود تا عنصر مقاومت ملت ایران از دستشان در آید. همان طور باید جایگاه وهابیت را در تاریخی که ایجاد کرده اند بشناسیم و نشان دهیم که چگونه وهابیت مأمور ایجاد تفرقه در جهان اسلام و زشت جلوه دادن اسلام است نه اینکه مشغول اشکالهای فکری و عقیدتی آنها شویم که این فرع مسئله است.

7- اگر امثال دکتر سروش به نفی مهدویت دامن میزنند چون در اعتقاد به مهدی  $\text{علیه السلام}$  نظرها از تمدن ظلمانی غرب به تمدنی می افتد که باید از طریق آن تمدن، عدالت و معنویت تحت شریعت الهی در جامعه پیاده شود. این همه دانشمند اهل سنت هست که نظرشان بررسی شود ولی دکتر سروش بحث اقبال و مهدویت را در شب پانزد شعبان امسال پیش می کشد، زیرا اقبال، پیرو ابن خلدون منکر مهدویت است، آیا نباید از دکتر سروش پرسید - علماء شیعه و روایات شیعه به کنار- چرا به این همه از علماء اهل سنت که

روایات مربوط به مهدویت را تأیید کرده اند رجوع ندارد، چرا به محی الدین بن عربی نظر نکرده که می‌گوید در مدینه‌ی فاس حضرت مهدی علیه السلام را ملاقات کرده.

و اگر دکتر سروش نفی نبی الله را به عهده گرفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله را مثل یک شاعر خوش قریحه‌ای می‌داند که این آیات به نظرش آمده، چون می‌خواهد بگوید باید ما هم با ذوق و عقل خودمان تمدن‌سازی کنیم که در دل این فکر چیزی جز تمدن غربی که با عقل بشر جدا شده از وحی الهی ظهور کرده، در صحنه نمی‌ماند.

و اگر آقای کدیور و سروش با لندن‌نشینی خود علم ضد ولایت فقیه را بلند می‌کنند زیرا حضور ولایت فقیه است که در جامعه اسلامی به خودی خود جامعه اسلامی را از تمدن غربی آزاد می‌کند و ما را به سبک دیگری از زندگی غیر از سبک زندگی غربی دعوت می‌نماید.

و اگر این گروه سعی دارند بگویند آنچه ملاصدرا و ملاصدراها به عنوان فلسفه اسلامی گفته‌اند، فلسفه اسلامی نیست و یونانی است، زیرا هر تمدنی فلسفه خود را می‌خواهد، حال اگر فلسفه اسلامی در میان نباشد حتماً تمدن اسلامی شکل نمی‌گیرد پس می‌ماند همان تمدن غربی با فلسفه الحادی پوزیتیویست‌های حس‌گرا، این‌ها می‌خواهند همان بلایی که جریان ضد فلسفی متحجرین زمان صفویه بر سرسلسله‌ی نوپای صفویه در آوردند و نگذاشتند سلسله‌ی صفوی با قدرت ادامه یابد، با سخنان فریبنده و به ظاهر دینی خود بر سر نظام اسلامی بیاورند و عملاً نظام اسلامی را از پشتوانه‌ی عقلی محروم کنند تا غرب در کشور ما همچنان ادامه یابد زیرا به گمان این‌ها دوران نگاه‌های ربانی و فلسفه‌های الهی

گذشته است و دوران، دوران تجربه و عقل تجربی است و این یعنی دوران تمدن غرب.

8- امثال غروها چون می‌دانند یک شبه نمی‌شود ملت ایران را از دیانت و تشیع جدا کرد پس باید ابتدا اعتقاد به حاکمیت ائمه علیهم‌السلام را زیر سؤال برد و یک نوع سکولاریسم پنهان را به ملت القاء نمود تا آرام آرام مردم از دیگر ادعاهای خود در تقابل با غرب دست بردارند. زیرا به گفته متفکران غرب از جمله خانم اسکاچپول هسته مرکزی قیام مردم، امامت شیعی و شعارهای امام حسین علیه‌السلام و آرمان مهدویت است.

9- امثال آقای غروها می‌دانند مشکل تسلط غرب در کشورهای اسلامی به خصوص شیعه تلیفیک دیانت با سیاست است و معتقدند این دو را باید از هم جدا کرد تا ما به طور طبیعی برای ادامه‌ی سیاست خود رجوع به غرب داشته باشیم و ثابت شود آنچه نهضت آزادی از ابتدا می‌گفت درست بوده. آن‌ها می‌گویند اگر می‌خواهید مدرن شوید لازمه‌ی مدرن‌شدن، برگشت دین به عرصه‌ی زندگی خصوصی است و امروز عقل انسان‌ها به اندازه‌ای رشد کرده است که برای نوسازی و توسعه نیاز به راهنمایی‌های پیامبر و ائمه در امور اجتماعی نداشته باشند، امروز باید مردم همه کاره باشند و نه خدا و باید نهاد مذهب از نهاد حکومت جدا باشد.

به ما می‌گویند: تا وقتی ایدئولوژی شما را محرم و صفر و مهدویت تعیین می‌کند نمی‌توانید از تحریم‌ها رهایی یابید. تا وقتی آمریکا را یزید زمان و شمر را موشه دایان می‌دانید خشونت طلباید و گرفتار دور باطل جنگ بین حق و باطل. به ما می‌گویند تا شما موضوع کربلا را به سمت امور اجتماعی و سیاسی می‌برید ناگزیر علیه آمریکا و اسرائیل شعار می‌دهید و از مظلومیت فلسطینی‌ها دفاع می‌کنید، پس متحجرید و با



واقعیات این زمان هماهنگی ندارید. چرا قدرت آمریکا و واقعیت اسرائیل را نمی‌پذیرید تا راحت باشید، چرا بر غدیر و کربلا و تحقق تمدن اسلامی پافشاری می‌کنید تا نتوانید با دنیای مدرن پیوند برقرار کنید؟ چرا در مقابل آمریکای قدرتمند نقش آهو را بازی نمی‌کنید؟ کجا عقل سلیم حکم می‌کند یک کشور جهان‌سومی در مقابل آمریکا بایستد.

آری برادران و خواهران در پشت سخنان به ظاهر مذهبی و نیمه‌کاره آقای غروی و روشنفکرانی امثال او حرف‌هایی نهفته است که عرض شد و در محافل خصوصی خود اظهار می‌دارند، حال چه از زبان آقای علی اصغر غروی عضو نهضت آزادی و فرزند آن روحانی معلوم الحال در آید و چه از زبان آقایان کدیور و سروش. باید بدانیم هیچ‌گاه در تاریخ درستی منطق اباذری و ابوالفضلی تغییر نخواهد کرد و تنها تمدنی جوابگوی تمام ابعاد بشریت است که به کمک اولیاء الهی، زمین را به آسمان متصل کند و بصیرت امروز تاریخ ما تأکید بر این نکته است و این است آن بصیرت تاریخی که باید با نور اصحاب امام حسین ♦ پیدا کرد و یک لحظه چشم از فرهنگ تمدن‌ساز ولایت فقیه که ادامه‌ی فرهنگ کربلا است برنداشت و گرنه در عین عزاداری برای امام حسین ♦، حسین ♦ و کربلا را گم کرده‌ایم.

کربلا گفت: زندگی خود را خرج شعله‌هایی مکنید که ریشه در هستی ندارد و تمدن غربی امروز همان شعله‌ای است که عمرها را نابود می‌کند و خاموش می‌شود.

روحانیت شیعه همواره در طول تاریخ متوجه ظرائفی می‌شده که شیطان با آن‌همه نقشه‌های دقیقش آن را نمی‌دیده و در نهایت شکست خورده. وهابی‌ها با آن دقت شیطانی می‌خواهند در سوریه میوه بچینند ولی ایران شیعه آن را خنثی می‌کند. شیعه با آن ظرائف معنوی که اصحاب امام

حسین در کربلا نشان دادند نقش بزرگ تمدن‌سازی خود را در تاریخ ادامه می‌دهد. تنها باید متوجه باشیم کربلا با نیایش‌های شب عاشورا کربلا شد و از این نکته‌ی مهم غفلت نکنیم که شیعه با معارف سطحی و زندگی گناه‌آلود نمی‌تواند رسالت حساس تاریخی خود را انجام دهد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مسلم بن عوسجه اسدی و عالی‌ترین حدّ هوشیاری

صحابی بزرگوار رسول خدا ﷺ و یار دیرین علی ♦ که همسر و فرزندان خود را نیز در حماسه‌ی کربلا آورده و فرزند رشید او خلف بن مسلم در صحنه‌ی عاشورا در کنار پدر بزرگوارش حضور داشت هر دو با درک درست جایگاه تاریخی نهضت امام حسین ♦ در رکاب امام به شهادت رسیدند.

مسلم بن عوسجه اولین شهید عاشورا در میان یاران امام حسین ♦ است که در صبح عاشورا در همان حمله‌ی اول که حمله‌ی سرنوشت‌سازی بود شهید شد. وی مردی شب‌زنده‌دار و اهل عبادت بود که در مسجد کوفه در کنار ستونی همواره به عبادت و راز و نیاز و مناجات می‌پرداخت و فکر حاکمیت اسلام و عبور از فرهنگ اموی یک لحظه از ذهن‌اش خارج نمی‌شد و همواره به دنبال فرصتی بود که اسلام را از بن‌بست امویان نجات دهد.

مسلم بن عوسجه از محدثان اسلامی است که شعبی، روایات او از رسول خدا ﷺ را نقل کرده است. مسلم بن عقیل، مورد حمایت و یاری مسلم بن عوسجه در کوفه بود و برای ابن عقیل وجوهات و سلاح تهیه می‌کرد و به نفع امام حسین ♦ بیعت می‌گرفت. مسلم نیز به امام حسین ♦ نامه دعوت نوشت، اما بر خلاف بسیاری از همشهریانش که پیمان شکستند، او به عهد

خود وفادار ماند و به همراه خانواده اش تا آخرین نفس در دفاع از امام پایداری کرد.

حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه با تمام وجود برای امام از مردم کوفه بیعت می‌گرفتند. وقتی ابن زیاد با حيله وارد کوفه شد، بی رحمانه تمام انسان های مؤثر را قلع و قمع کرد و رؤسای قبایل را کشت و یا حبس کرد. اهالی قبایل دیگر فرماندهان و افراد تاثیرگذار و متنفذ را مخفی کردند. در آن هنگام شیعیان عاشق در پی راهی بودند که خود را به امام برسانند و مخفیانه به سوی قافله حسینی حرکت کنند. مسلم بن عوسجه نیز یکی از آنها بود.

اسوه اخلاص: امام سجاد ♦ در گزارشی از ماجرای شب عاشورا می فرماید: آن شب من بیمار و بستری بودم. پدر بزرگوارم اصحاب خود را جمع و برای آنان سخنرانی کرد. من هم برای اینکه گفتار امام را بهتر بشنوم، به امام نزدیک شدم. شنیدم که می فرمود: «أَتْنِي عَلَى اللَّهِ، أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوءَةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَكَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفِيدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ أَمْأَ بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْراً أَلَا وَ إِنِّي لِأَظُنُّ يَوْماً لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَاَنْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ حَرَجٌ مِنِّي وَ لَا ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»؛ خداوند متعال را به بهترین وجه ثنا می‌گویم و در حال سختی و آسایش شکرگزار درگاهش هستم. خداوندا! من تو را سپاس می‌گویم بر آن‌که ما خاندان پیامبر را با نبوت، کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و به احکام دین آگاهمان ساختی و برای ما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایی عنایت کردی، پس ما را از بندگان شکرگزار خود قرار ده.

اما بعد: همانا من اصحابی وفادار تر و بهتر از یاران خود و اهل بیتی نیکوکارتر و مهربانتر از خاندان خود سراغ ندارم. خداوند متعال به شما پاداش نیک عطا فرماید. آگاه باشید که من سرانجام کارمان را با این گروه می‌دانم. بدانید که من به همه‌ی شما اجازه دادم و همه‌ی شما را در انتخاب راه آزاد گذاشتم. هیچ‌گونه بیعتی و زحمتی از طرف من برای شما نیست. این شب را که همانند پوششی شما را فرا گرفته، به عنوان شتری راهوار برای خود بگیرید و بروید.

در آن هنگام حساس، یاران امام با توجه به تاریخی که باید با نهضت اباعبدالله ♦ شروع می‌شد هر یک احساسات و عشق و علاقه خود را با عبارتی به امام ♦ ابراز کردند و بر عهد خود پای فشردند. بعد از جوانان بنی هاشم، مسلم بن عوسجه اولین کسی بود که بلند شد و سخنانی را آغاز کرد که نشان می‌دهد به‌خوبی می‌داند چه کار بزرگی بنا است به‌دست آن‌ها صورت گیرد. به حضرت فرمود:

«أَنْحُنُ نُحْلِي عَنْكَ وَ بِمَا نَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ فِي آدَاءِ حَقِّكَ لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمْحِي وَ أَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدَفْنُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَ اللَّهُ لَا نُحْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِيكَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أَحْرَقُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أَذْرَى يَفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي ذُونَكَ فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا».

ای ابا عبدالله! آیا ما تو را رها کنیم؟ آن گاه در مورد ادای حق تو در پیشگاه الهی چه عذری بیاوریم. نه، به خدا. ما هرگز تو را رها نمی‌کنیم، دست از تو بر نمی‌دارم تا این‌که نیزه ام را به سینه‌های دشمن بکوبم و با شمشیر خود آنان را آن قدر بزنم تا شمشیر از دستم بیفتد و بعد از آن اگر هیچ سلاحی نداشته باشم، دشمن را سنگ باران خواهم کرد.

سوگند به خدا، هرگز از تو جدا نخواهم شد تا خداوند بداند که ما حرمت رسول خدا<sup>ص</sup> را دربارهی تو پاس داشتیم. به خدا قسم، اگر بدانم که من کشته می شوم، سپس زنده می گردم، سپس سوزانده می شوم و خاکسترم بر باد می رود و بار دیگر زنده می گردم و هفتاد بار با من چنین کنند، هرگز از تو جدا نخواهم شد تا اینکه در رکاب تو به شهادت برسم. چگونه چنین نکنم؛ در حالی که فقط یکبار کشته می شوم، سپس کرامت و خوشبختی ابدی خواهد بود؟ چقدر خوب می فهمد که جایگاه مسلمان واقعی کجا است و تا به یاری امام برای تحقق نظام اسلامی به پا نخیزند هنوز دین داری خود را به کمال لازم نرسانده اند.

امام حسین ♦ نیز از تک تک آنان تشکر کردند و به جایگاهشان (خیمه شان) باز گشتند.

غیرت حیدری: عشق به ولایت در وجود مسلم بن عوسجه چنان موج می زد که هرگز تحمل ذره ای اهانت به امام ♦ را نداشت. افکار و اندیشه هایش فقط در موضوع حق و دفاع از آن بود و به چیز دیگری نمی اندیشید. شیخ مفید می نویسد: در روز عاشورا امام حسین ♦ و یارانش برای حفاظت از پشت خیمه ها خندقی آماده و در داخل آن آتش روشن کرده بودند. شمر بن ذی الجوشن وقتی آن هیزم ها و نی های شعله ور را دید، با غروری تمسخرآمیز به امام حسین ♦ جسارت کرد و زبان به شماتت حضرتش گشود و فریاد زد: ای حسین! آیا قبل از روز قیامت، به آتش دنیا شتاب کرده ای؟! امام فرمود: این کیست، مثل اینکه شمر بن ذی الجوشن است؟ گفتند: بله، آقا. خود اوست. امام با اشاره به آیه ی 70، سوره ی مریم فرمودند: «یا ابْنُ رَاعِيَةِ الْمِعْرَى أَنْتَ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا»؛ ای پسر بز چران! تو به آتش دوزخ شایسته تری!

مسلم بن عوسجه که تا این لحظه ناظر قضایا بود، دیگر نتوانست تحمل کند. با کمال ادب پیش

آمد و عرضه داشت: ای فرزند رسول الله! اجازه می‌دهید این فاسق ستمگر را با تیر بزنم؟ او در تیر رس من است و تیرم به خطا نمی‌رود. امام ♦ فرمودند: «لا تَرْمِهْ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ»؛ او را نزن من دوست ندارم که آغازگر جنگ باشم.

شعارهای آگاهانه

از نکات مهم و قابل تأمل در زندگی مسلم بن عوسجه، شعارهای عارفانه و آگاهانه‌ی او است که حاکی از عمق معرفتش به مکتب اهل‌البیت<sup>علیهم‌السلام</sup> و راهی است که برگزیده. او هنگام نبرد با دشمن ستمکار این اشعار را زمزمه می‌کرد:

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لَبْدٍ ..... مِنْ فِرْعَوْنَ  
قوم من ذری بنی اسد

اگر از من بپرسید، بدانید که من از طایفه بنی اسد و شیرمرد میدان مبارزه ام.

فَمِنْ بَغَانَا حَائِدٌ عَنِ الرَّشْدِ ..... وَكَافِرٌ بَدِينٍ  
جبار صمد

آنان که به ما ستم می‌کنند، از رشد و کمال به دورند و به دین خداوند جبار و بی‌نیاز، کافر شده‌اند.

بعد از خواندن این رجزها، به دشمن حمله کرد و به شدت به مبارزه پرداخت. شعبی که به واسطه‌ی او روایاتی از رسول خدا<sup>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> را نقل می‌کند می‌گوید: وی دلیر مردی شجاع بود که نامش در جنگها و فتوحات اسلامی در میان فاتحان صدر اسلام می‌درخشد. از جمله در فتح آذربایجان حضور چشمگیر داشت.

شبت بن ربیع: هنگامی که اصحاب عمر سعد، شهادت مسلم بن عوسجه را به همدیگر مژده می‌دادند، شبت بن ربیع از فرماندهان لشکر کوفیان ناراحت شد و به آنان نهیب زد: وای بر شما، مادران به عزایتان بنشینند، آیا شما خودتان را با دست خودتان می‌کشید و خودتان را به خاطر دیگران به ذلت می‌کشانید؟ آیا در قتل مسلم شادی می‌کنید؟ به خدا سوگند، او در میان مسلمانان چه مقام ارجمندی

داشت! من او را در فتح آذربایجان دیدم. قبل از آنکه لشکر مسلمانان برسد، او شش نفر از سران مشرکان را کشته بود.

جنگ در کنار فرات: در روز عاشورا، عمرو بن حجاج از فرماندهان جناح راست لشکر دشمن، به سپاه امام حمله کرد و سپاهیان حق و باطل ساعتی با هم درگیر شدند. در این درگیری مسلم بن عوسجه در خط مقدم بود و با فداکاری از جبهه حق دفاع می‌کرد. او و یارانش توانستند لشکر دشمن را به عقب رانند و از قصد شومشان منصرف کنند. اما مسلم به شدت زخمی شد و در آستانه‌ی شهادت قرار گرفت. چون غبار جنگ فرو نشست، دیدند که مسلم بر خاک افتاده و آخرین نفس‌های خود را می‌کشد. در آن لحظه، امام حسین ◆ به همراه حبیب بر بالین مسلم آمدند و با سپاس از تلاش‌های او فرمودند: «رحمک الله یا مسلم»؛ مسلم خدا تو را رحمت کند. آنگاه این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمودند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»<sup>2</sup> برخی از مؤمنان پیمان خود را به آخر بردند و برخی دیگر در انتظار شهادت به سر می‌برند و هرگز در عهد و پیمان خود تغیر و تبدیلی ایجاد نکردند. در آن لحظه دوست دیرین او یعنی حبیب به او نزدیک شد و گفت: چه سخت است بر من که به خاک افتادن تو را شاهد باشم، تو را بهشت مژده باد! مسلم نیز با صدای ضعیفی به او پاسخ داد: خدا تو را به خیر و سعادت بشارت دهد. حبیب به او گفت: اگر نه این بود که لحظاتی دیگر به دنبال تو خواهم آمد، خیلی دوست داشتم که آنچه دلت می‌خواهد و برایت مهم است، به من وصیت می‌کردی! مسلم در حالی که به سوی امام اشاره می‌کرد، به حبیب گفت: «فإني أوصيك بهذا، فقاتل دونه حتى تموت»؛ تو را فقط به این آقا وصیت می‌کنم که هرگز از او جدا نشوی تا این‌که در

راهش جان دهی!» حبيب گفت: به خدای كعبه، چنین خواهی كرد. آن‌گاه روح بلند مسلم به ملكوت اعلى پر كشید.<sup>3</sup>

زیارت‌نامه‌ی مسلم بن عوسجه در تجلیل از مقامات بلند و شعور و بصیرت و رشادتها و تلاش‌های این رادمرد الهی، عبارت‌های زیبایی در دعاها و زیارت‌نامه‌ها آمده است. در زیارت ناحیه‌ی مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَی مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِی الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ أُذِنَ لَهُ فِی الْإِنْصِرَافِ أَنْحُنْ نُحَلِّي عَنكَ وَ بِمِ نَعْتَدِرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى أَكْسِرَ فِی صُدُورِهِمْ رُمُجِي وَ أَضْرِبُهُمْ بِسِيفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِی يَدِي وَ لَا أَفَارِقُكَ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ ثُمَّ لَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ وَ كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ وَ أَوَّلَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ قَضَى نَحْبَهُ فَفَزَتْ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ شَكَرُ اللَّهِ لَكَ اسْتِقْدَامَكَ وَ مُوَاسَاتِكَ إِمَامَكَ إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَ أَنْتَ صَرِيحٌ فَقَالَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ وَ قَرَأَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا لَعَنَّ اللَّهُ الْمُشْتَرِكِينَ فِی قَتْلِكَ عَبْدَ اللَّهِ الصُّبَابِي وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ خُشَاةَ الْبَجَلِي».<sup>4</sup>

در زیارت رجبیه شیخ مفید و سید بن طاووس در اعمال ماه رجب و نیمه شعبان، برای حضرت سیدالشهدا زیارتی نقل کرده اند که در فرازی از آن آمده است «السَّلَامُ عَلَی مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ» و عملاً در کنار زیارت حضرت سیدالشهداء ♦ به طور خاص نظر به جناب مسلم بن عوسجه شده.

مسلم بن عوسجه در شب عاشورا با آن سخنان روشن‌گر به همراهان خود نیز روشنی بخشید. با آن جمله به امام خود گفت: شما می‌گوئید ما برویم، چگونه برویم، کجا برویم؟ همه را متوجه كرد که مركز هستی حسین ♦ است. گفت: به خدا از این

<sup>3</sup> - مثير الأحزان، ابن نما حلی، ص47؛ بحار الأنوار، ج45، ص19

<sup>4</sup> - بحار الأنوار، ج45، ص65



سرزمین نمی‌روم تا سرنیزه‌ام را در سینه‌ی دشمن بشکنم و به شمشیر خود تا قبضه‌ی آن در دستم است دل او را بشکافم، از شما جدا نمی‌شوم و پروانه‌وار جلو شما را دارم تا به همراه شما و پیش پای شما بمیرم.

مسلم بن عوسجه قدرت ارادت به امام معصوم را نشان داد و معلوم کرد معنویت ارادت به امام هر جا بار اندازد، پرنده‌ی ضعیف را تبدیل به شیری دلاور می‌کند و پیران را حرارت جوانی می‌دهد و از عده‌ای اندک دلاورانی بی‌باک می‌سازد که گویا در آن شب هیچ غمی در سینه‌ی آن‌ها نیست، چون با آنچه باید باشند یعنی با امامشان به سر می‌برند. بی‌خود نیست که حضرت صاحب الزمان (ع) در زیارت مسلم با طرح سجایای او بر او سلام می‌کنند که به حسین ♦ در موقعی که حضرت اذن انصراف به او دادند گفت: آیا ما از شما جدا شویم؟ پس چه عذری نزد خدا داریم در اداء حق شما؟

ملاحظه فرمودید در روز عاشورا بعد از جنگ مختصر تن به تن، سپاه راست عمر سعد حمله کرد گفته‌اند: مسلم بن عوسجه در جبهه مقابل چنان به سختی می‌جنگید که مانند آن دیده نشده بود. همگی در آن جبهه کوشیدند و آن حمله‌ی قوی را دفع کردند ولی مسلم شهید شد و او اولین شهید از لشکر امام حسین ♦ بود. حیرت بزرگ تاریخ از آن است که در آن هنگام که نیم رمقی در بدن دارد در حالی که امام ♦ و رفیق او حبیب بالای سر او هستند در آن حال، آری در آن حال با آن همه خستگی و زخم، وصیتی در سینه دارد که فراموش نمی‌کند، با دو دست به امام اشاره می‌کند در حالی که تنها نیم نفسی برایش باقی مانده، به حبیب می‌گوید: «اوصیک بهذا» حفظ وفاداری به این مرد را به تو وصیت می‌کنم. «فقاتل دونک حتی تموت» در کنار او بجنگ تا کشته شوی.

ما در دریای پرتوفانی از امواج غرایز هستیم برای اُنس با حقایق، اشتیاقی بی‌نهایت باید داشت آن هم در تلاش مستمر وگرنه هر یک از آن امواج کشتی ما را به طرف دیگر می‌برد و مسلم بن عوسجه آن مرد شرافتمند پارسا و اهل بخشش و قاری قرآن با یک عمر تلاش و یک دنیا بیداری، حال در ساحل نجات آرام گرفت، راز این نوع سعادت‌ها را باید در سیر مسلم بن عوسجه‌ها جستجو کرد.

حضرت مسیح ♦ در درسی به حواریون فرمودند: زندگی در شهرستان به مانند اسفنج است، گناهان را می‌مکد و به درون می‌آورد. حواریون پرسیدند: پس در شهر چگونه باید زندگی کرد؟ فرمودند: مانند سربازی دلیر که بر قلعه‌ای نگهبانی می‌دهد که دشمن از هر سو اطراف آن قلعه را گرفته و به دنبال راه نفوذی است و از داخل قلعه نیز به ساکنان آن اطمینانی نیست که با دشمنان بیرونی همدست نشوند، این سرباز باید خواب نداشته باشد، یک چشم به بیرون و یک چشم به درون، یک گوش به صدای شورشیان داخلی و یک گوش به هیاهوی خارجی. اگر یک قدم بی‌جا بگذارد، فتنه‌ای تحریک می‌شود که برای خاموش‌کردن آن صد قدم از امنیت دور می‌گردد و اگر دیر بجنبد صد رخنه رخ می‌دهد. گفت:

هر زمانی صد بصر می‌بایدت..... هر بصر را صد نظر می‌بایدت

زندگی مسلم بن عوسجه دارای این پیام است که یک لحظه نباید از پاسبانی خود و امام خود غافل بود. آن پیر با نیم رمق در میان گرد و غبار با حرارتی تمام، به امام اشاره کرد تا به دیگران آخرین حدّ هوشیاری را نشان دهد و آخرین شوق و حرارت خود را به بهترین شکل مصرف کنند و تا بقیه نیز مواظب باشند تا آخرین لحظه قلبشان از نظر به محبوب الهی به جای دیگری نظر نکند. جهان در حیرت است که این چه صحنه‌ای است و چه قلبی است که در این سینه می‌تپد و چه محبوبی را نشانه رفته که در این حالت هم این اندازه پرجوش است. چه شخصیتی از

خود باقی گذارده که شبث بن ربعی در درون سربازان دشمن می‌گوید: برای ملتی باید گریست که از چنین سرباز فداکار محروم می‌شود.

کنیز مسلم بن عوسجه در صحرای پر از جمعیت، صدا کشید و افغان کرد و «یا سیداه، یا ابْنُ عَوْسَجَتَاه» سر داد و امام با سکوت خود امضاء فرمودند که زنان قبیله باید این‌چنین زنده دلان را زنده کنند و معلوم شد مسلم با زن و فرزند آمد تا آنچه را خود نتوانست انجام دهد در دم احتضار به خاندانش سفارش دهد.

دولت فداکاری در کنار امام معصوم، مجلل‌ترین دولت‌ها است و برای آن‌هایی که آن را بیابند بالاترین بهجت‌ها را به همراه دارد هر چند برای دستیابی به آن باید از کوچه‌های پر پیچ و خم شبهات گذشت و به ناپیدایی خود تن داد، در آن صورت هر اندازه خدمتگزاری بیشتر باشد شکوه آن افزون‌تر خواهد شد.

مسلم برای رسیدن به اینجایی که رسید یک عمر تلاش کرد، از حجاز به کوفه آمد و از کوفه به قصد جهاد به آذربایجان رفت و از آنجا باز به کوفه آمد و از آنجا به کربلا، نه به پا که به سر می‌دوید و حالا با دو دست خود نشانی آن جایی را به سایرین نشان می‌دهد که خودش به‌خوبی به آنجا رسیده است. و به امام اشاره می‌کند که این راه برای سیر از خلق به حق و برای باقی‌ماندن با حق و برای محو تعین و رفع حُجب، نزدیک‌ترین راه است. او در بستر خون بهترین نشانی قرب به خداوند را به همه نشان داد تا مبادا کسی سهل‌انگاری کند، این عالی‌ترین حدّ هوشیاری است که یک انسان می‌تواند به آن برسد. باقی به حق‌شدن تنها با فداکاری در ذیل امامی معصوم ممکن است.

کربلا این راز بزرگ را آشکار نمود که چگونه وقتی راه ارادت قلبی به خداوند گشوده شود از مرکز شوق و عشق یعنی خداوند چه نسیمی عظیم به قلبها می‌وزد. زیرا ذات مقدس حق که عین عشق به

خوبی یعنی عشق به خود می‌باشد، با تجلیات انوار خود، آن عشق را بر قلبهای آماده‌ی متجلی می‌کند و آن قلبها منور به آن شور و عشق می‌شوند و این راز آن بهجت سروری است که اولیاء الهی در جوار حضرت حق بدان دست می‌یابند و یک سره حیات اندر حیات و بقاء اندر بقاء می‌شوند و مسلم بن عوسجه در آن حالت غرق به خون آن سرور را نشان داد و خواست بقیه نیز از آن مسرت غیر قابل وصف محروم نباشند. مسلم از جوانی تا حال که بیش از هفتادسال دارد همواره به دنبال همین حالتی بود که در آخرین منزل این دنیا به عالی‌ترین شکل به دست آورد و آثار این شور و شوق را در دلاوری‌های بی‌مانند مقابله با لشکر عمر سعد نشان داد و سهمی در عقبراندن آن لشکر برای خود به جای گذاشت. شهید نخستین کربلا در آخرین نفسها در دم احتضار، معنای فداکاری و حاصل فداکاری در راه حق را نشان داد تا طالبان حقیقت به بیراهه نروند و از یافتن نور عظمت محروم نگردند و همواره رو به برتری و علو داشته باشند.

و السلام